

# از پرسشگری تا روشنگری

## نقد گفتمان پس از جنگ

فرانک جمشیدی<sup>(۱)</sup>

تنها رسالت تاریخ این است که در پرتو نوری که به حوادث گذشته می افکند، راه آنها را برای پژوهیدن، پرسیدن، پاسخ دادن، تشکیک و تردید کردن روشن کند.

از آنجا که لازمه طرح پرسش - آن هم پرسشهای عمیق و ژرف - نخست، دستیابی به درجاتی از بلوغ فکری و دیگر، فاصله گیری از یک حادثه یا موضوع و اتخاذ موضع اشرافی در نگاه کردن به آن است، می توان احتمال داد جان کلام درودیان در این کتاب، حاصل ترکیب این هر دو عامل باشد: «شکل گیری گفتمان انتقادی در سالهای پس از جنگ و تبدیل آن به گفتمان غالب در پی ریزی بنیانهای فکری و اعتقادی و ساختارهای سیاسی و رویارویی با مسائل جامعه»

عبارت مزبور (جز آنکه به این تصحیح نیازمند است که گفتمان انتقادی بر روش گفتمانی ناظر است نه ژانر یا نوع گفتمان) هم، پذیرفتنی است و هم، جمله ها و عبارتهای پس از خود را تأیید می کند. به دیگر سخن، از آنجا که گفتمان پس از جنگ از یک سو برآیند فرونشستن آتش جنگ و هیجانات و احساسات ناشی از آن و ایجاد تعقل و اندیشه از خاکستر به جا مانده از جنگ است و از سوی دیگر، برآمده نسلی است که از نظر زمانی، کاملاً با جنگ فاصله گرفته است، محصول ذهنهایی فرض می شود که به طور نسبی، به هر دو شرط یاد شده برای طرح پرسشهای اساسی دست یافته اند و اتفاقاً، به دلیل اینکه پرسش و تشکیک درباره جنگ، نشان دهنده تعصب نداشتن و سر باز زدن از پذیرش بداهتهایی است که جنگ ایجاد کرده است، خطر آفرین به شمار می رود؛ خطری که گسست نسلها و فراموش کردن یا نادیده گرفته شدن موارد و دستاوردهای انقلاب و جنگ و بی هویتی نسل جدید است<sup>۱</sup> و پیامدهایی، مانند کاهش اعتماد به نفس حاصل

### مقدمه

تفاوتهای فضای پس از جنگ با دوره جنگ، انکارناپذیر است. رواج پرسش و شک و تردید درباره بداهت جنگ و نقد اصول و قواعد پذیرفته شده درباره چگونگی شکل گیری، تداوم و پایان پذیری آن یکی از این تفاوتهای بارز است. پاسخ به اینکه آیا این تفاوت توانسته است چنان در چهارچوب نظری صحیح جای گیرد که به شکل علمی و روشمندی، گفتمان ویژه خود را بیافریند، بهانه نگارش این مقاله است که پس از مطالعه کتاب پرسشهای اساسی تألیف محمد درودیان، انگیزه نوشتن آن موضوعیت یافت؛ بنابراین، آنچه در مقدمه این کتاب محور اصلی به شمار می رود، نقد گفتمانی است که به نظر دیگران (از جمله نویسنده کتاب)، گفتمانی متفاوت با زمان جنگ و سرشته شده با روح نقد و پرسشگری است. برای نگارنده، مهم فهم این مطلب بوده است که آیا جانمایه این نقد و پرسشگری به روشنگری و خردآفرینی و معرفت زایی معطوف است؟

کتاب پرسشهای اساسی اثر محمد درودیان در نوع خود از معدود آثاری است که جنگ را از زاویه جدی و جدیدی بررسی می کند. بند مهم این کتاب تأثیر جنگ بر طرح پرسشهای جدید در جامعه است. این سخن را می توان این طور تکمیل کرد که در این نگاه، تاریخی هم که به کار نگارش و تحریر و تألیف حوادث و رخدادهای جنگ می پردازد، تاریخ روشنگرانه ای خواهد بود که به جای پاسخهای مُسلم، قطعی و تغییرناپذیر، پرسشهای اساسی و مهمی را مطرح می کند. در این تاریخ، خوانندگان وظیفه بازیابی معانی و مفاهیم و بازسازی حوادث را بر عهده دارند و

(۱) کارشناس ارشد جامعه شناسی



ورزیدگی ذهن و اندیشه است؛ زیرا، افراد برای نقد و بازبینی و بازنگری و بازتعریف، ناگزیر به تولید مفاهیم مؤثرتر، اتخاذ روشهای استدلالی و منسجم تر و شیوه‌های اقناع سازی سامان مندرتر هستند و این کاربست تجربه عقلانیت در گفتمان است که به خرد و آگاهی و معرفت منتهی می شود.

درودیان سپس، در مقدمه کتاب، درباره شیوه رویارویی با جنگ، دو دوره کلی را مشخص کرده است: نخست، دوره بلافاصله پس از پایان جنگ که در آن، عواملی، مانند طولانی شدن جنگ و دلزدگی مردم از آن، رحلت حضرت امام (ره) و آغاز دوره سازندگی با نام توسعه اقتصادی غفلت از جنگ را موجب شد و دیگر، دوره رجوع مجدد به جنگ با رویکرد ارزشی - حماسی که از اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی در جامعه ناشی بود.<sup>۷</sup>

به نظر وی، این شیوه‌های رویارویی دو نوع رویکرد به جنگ را در جامعه باعث شد: رویکرد حماسی - عاطفی و رویکرد ارزشی - فرهنگی که هر یک کارایی ویژه خود را داشتند. برای نمونه، رویکرد نخست در بسیج نیروها و تحمل پذیر کردن سختیهای جنگ کارآمد بود و رویکرد دوم در ساماندهی اوضاع، درون چهارچوب نظام فرهنگی ارزش برآمده از جنگ تأثیر انکارناپذیری داشت.<sup>۸</sup>

درودیان فصل مشترک این هر دو رویکرد را - به رغم تفاوت‌های آشکار در تشخیص ریشه‌ها، علل پیدایش مشکلات و بحرانهای پس از جنگ و تشخیص راه‌حلهای - در نابهنجار خواندن وضعیت پس از جنگ می‌داند.<sup>۹</sup> وی گفتمان نقد کننده را همسنگ و هم سنخ هیچ یک از این دو رویکرد نمی‌داند و حتی مجموع تدابیر و تمهیدات دو رویکرد مزبور برای حل نابسامانیهای پس از جنگ (از جمله برپایی نمایشگاهها و یادآوریهای شهیدان) و پیشنهادهای نظری یا تئوریک آنها (مانند ضرورت روایت صحیح از جنگ، پاسخ به پرسشها با استفاده از فرصتهای پیش آمده بعد از جنگ، پرهیز از سطحی نگری و ظاهرگرایی، خودداری از توسل به روشهای اجباری برای گسترش فرهنگ دفاع مقدس، پرهیز از بهره برداریهای سیاسی - جناحی از جنگ، ضرورت توجه به واقعیتها و اصلاح جامعه و نگاه جسورانه به جنگ) را همچنان، در برطرف کردن شکاف فرهنگی - اجتماعی میان نسل جنگ دیده و جنگ آشنا و نسل جنگ نادیده و ناآزموده ناتوان می‌بیند.<sup>۱۰</sup> نویسنده ارجحیت گفتمان نقد کننده را بر دو رویکرد پیشین در چاره‌اندیشی این گفتمان برای آفرینش چهارچوبهای نظری جدید و کشف راه‌حلهای اساسی تر می‌داند.<sup>۱۱</sup>

از پیروزیها و نیز قدرت و آمادگی دفاعی کشور در برابر تهدیدهای نظامی و امنیتی آینده دارد.<sup>۱۲</sup>

نویسنده با اشاره به این امر، مهم‌ترین پارادوکس نهفته در ذات گفتمان پس از جنگ را آشکار می‌کند؛ پارادوکسی که برخی به اشتباه از آن به آشتی ناپذیری انقلاب و جنگ با فرزندان خویش یاد کرده‌اند، اما نویسنده، آن را ناهمخوانی انقلاب و جنگ با ساختار شکنی پنهان در ذات نقد دانسته<sup>۱۳</sup> و بر آن است که مشکل نسل پس از جنگ در تعیین نسبت خود با دستاوردها و تجربه‌های جنگ، پس از کالبدشکافی وقایع جنگ و در واقع، از زمانی آغاز می‌شود که به ساختار شکنی اقدام می‌کند؛ زیرا، این دقیقاً همان مرحله‌ای از نقد است که انقلاب و جنگ، آن را بر نمی‌تابند و در برابر آن مقاومت نشان می‌دهند.<sup>۱۴</sup>

آنچه در این قسمت به تصحیح یا تصریح نیاز دارد، اینکه پارادوکس به طور کل، در ذات گفتمان (بدون تأکید بر گفتمان پس از جنگ) نهفته است؛ زیرا، هر گفتمانی نوعی پارادایم قدرت را ترسیم می‌کند. گفتمان انقلاب و جنگ نیز از این قاعده مستثنی نیست، اما سپس، قدرت (در اینجا منظور انقلاب و جنگ) به رغم تعیین کننده بودن در ترسیم چهارچوب گفتمان (در اینجا منظور گفتمان انقلاب و جنگ) ناگزیر از رویارویی با نسلی است که از هر چهار ضلع این چهارچوب گفتمانی، قدرت (یا انقلاب و جنگ) را نقد کرده‌اند: ضلع نخست، چالش با قدرت بر سر تقدمها و تقدسها؛ ضلع دوم، چالش با قدرت بر سر ارزشها - به رغم آنکه قدرت خواهان پایداری و حفظ آنها در جامعه سیاسی است - ضلع سوم، چالش با قدرت برای به رسمیت شناخته شدن استقلال و خودمختاری گفتمان نقد کننده و ضلع چهارم، چالش با قدرت بر سر تحرک روابط نیروها و متمرکز نشدن قدرت در یک مرکز اقتدار واحد.

مجموع مطالب کتاب بر این فرضیه استوار است که پیدایی پرسش در جامعه بیانگر پدید آمدن وضعیت ویژه و مبادرت افراد به نقد و بازبینی باورهای پیشین و باز تعریف آنهاست.<sup>۱۵</sup>

این، همان چیزی است که در مباحث مربوط به گفتمان، از آن به فریه شدن معرفت در نتیجه چالش با قدرت یاد می‌شود. اصطلاح چالش با قدرت همواره نباید نزاع فیزیکی با قدرت فرض شود، بلکه صرف نقد، بازبینی، بازنگری و بازتعریف باورهای پیشین نیز، نوعی چالش میان مالکان قدرت (در اینجا منظور متولیان جنگ و انقلاب) و کارگزاران قدرت (منظور نسل پس از جنگ) تلقی می‌شود و برآیند آن،

اما در اینجا باید دو نکته را اضافه کرد نخست اینکه با استناد به سخن نویسنده در دومین صفحه پیشگفتار درباره مبتنی بودن نقد بر دو پایه کالبدشکافی و ساختارشنکی، پُر بیراه نخواهد بود، اگر عملکرد دو رویکرد پیشین یا تمامی رویکردهای موجود از زمان جنگ بدین سو را به مثابه کالبدشکافی انقلاب و جنگ و مقدمه نقد ساختارزدا و گفتمان را برآیند و زاینده کالبدشکافی دقیق وقایع و حوادث و رخدادها بدانیم؛ بنابراین، چنانچه مطابق ارزیابیها و بررسیهای دورویکرد پیشین، وضعیت پس از جنگ، نابهنجار تلقی شود، کارکرد گفتمان (چنانکه فوکونیز در دیرینه شناسی ذکر می کند)، کشف نظم و قاعده پراکنندگی خواهد بود. درست است که دو رویکرد پیشین از کشف نظم و قاعده پراکنندگی فارغ اند، اما به هر حال، توجه به عملکرد آنها و پیشنهادها و راهکارهایشان برای رفع نابهنجاری پس از جنگ - از آن رو که هم معدل کارایی و قابلیت اندیشه ای است که این رویکردها از آن ناشی شده است و هم معرف پرسشهای اساسی جامعه در هر برهه از زمان - برای گفتمان نقد کننده اهمیت دارد.

دوم اینکه دو حلقه واسط دیگر باید به حلقه بالایی و پایینی - که از نظر درودیان، به گفتمان نقد کننده پس از جنگ منجر می شوند - اضافه شود: نخست، حلقه تشکیک به مفروضات بنیادین بنیادستیزی که بعد از حلقه کالبدشکافی قرار می گیرد و دیگری، حلقه علاقه مندی افراد به فرار و ایتها یا روایتهای بزرگ درباره رهایی که پیش از حلقه شالوده شکنی یا ساختارزدایی قرار می گیرد.

اگر هر چهار حلقه در کنار هم قرار گیرند، به تصویر کاملی از چهره یک مقاومت در مقابل گزاره های تثبیت شده جنگ یا دفاع مقدس دست خواهیم یافت که گفتمان نقد کننده در صدد دگرگونی آن است.

نویسنده در فصل نخست کتاب با نام جنگ، ماهیت و آثار به چهار موضوع عمده پرداخته است:

- ۱) ماهیت جنگ و تحول زایی موجود در ذات و جوهره آن؛
- ۲) ماهیت و ویژگیهای جنگ ایران و عراق؛
- ۳) چالشهای فراروی جنگ ایران و عراق و رویکردهای اتخاذ شده برای رویارویی با این چالشها؛ و
- ۴) آثار و پیامدهای جنگ.

جانمایه این فصل و مجموع هر چهار موضوع، در این جمله خلاصه می شود که: «پس از پایان جنگ، منطق رویارویی با آن چیست؟»

این پرسش، یکی از پرسشهای اساسی است که نویسنده، در پاسخ بدان به یکی از مهم ترین موضوعات فرعی بحث جنگ، یعنی رابطه جنگ و هویت می پردازد و نشان می دهد که چگونه اشکال دیگر این پرسش، جامعه را به تدریج، به سمت گفتمان نقد کننده پیش می راند. شکل دیگر پرسش مزبور این است: «نسل پس از جنگ، چگونه جنگ را برای خود معنای کند؟»<sup>۱۲</sup>

این پرسش طی دگردیسیهای پس از جنگ، بدین شکل تغییر می یابد که جوهره و جانمایه جنگ در نگاه نسلی که از منظر حال، به حادثه تاریخی گذشته جنگ می نگرد و آن را بازخوانی و بازنویسی می کند، چگونه ثابت و ماندگار خواهد شد؟<sup>۱۳</sup>

و سرانجام اینکه، چگونه می توان میان راه نخست، یعنی رجوع به گذشته باهدف اصلاح و تغییر در روندهای موجود (وجه منتقدانه) و راه دوم؛ یعنی امتداد گذشته به حال براساس ملاحظات حال و تغییر در اصول و روشها و چهارچوبهای گذشته (وجه اثباتی، ارزشی - فرهنگی)، راه سومی را برگزید که هم، گذشته و آینده را به هم پیوند بزند و هم، مانع از بحران هویت شود؟<sup>۱۴</sup>

این چهارپرسش به ترتیب، چهار فرآیند استدلال کنندگی، معنایابی، ماندگاری و هویت یابی را نشان می دهد که سرانجام، به گفتمان نقد کننده می انجامد.

آنچه از مجموع سخنان نویسنده در این فصل استنباط می شود، اهمیت و جایگاه پرسش در هر دوره ای از دوره های حیات یک جامعه، به ویژه دوره پس از جنگ است؛ زیرا، تحلیل آنها، نه تنها نشان دهنده متوسط رشد فکری افراد جامعه و تلاش آنها برای رهایی از سيطرة چهارچوبهای مشخص فکری است، بلکه بیانگر آن است که مفاهیمی (مانند مفهوم جنگ) چگونه در اذهان و خاطرات (و از جمله فرهنگ سیاسی و نظامی کشور) پدید می آیند و توسعه می یابند و نیز معنای آن مفاهیم در میان نسلهای بعد چگونه ماندگار می شود.

به نظر نویسنده، مطالعه فرآیند استدلال کنندگی، معنایابی، ماندگاری و هویت یابی، به مدد تحلیل پرسشهای رایج در دوره پس از جنگ، نوعی بررسی گفتمانی است که طی آن، چرایی و چگونگی ظهور نظم گفتاری جدید و تأثیر آن بر تحولات جامعه و ساختار سیاسی بررسی می شود.

در فصل دوم کتاب، ابعاد و ماهیت گفتمان انتقادی جنگ در سالهای ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ و اوج گیری آن به هنگام برگزاری انتخابات مجلس ششم بررسی می شود.



برای بیرون کشیدن عصاره این فصل، به سخنی از قول دکتر داوری اشاره می‌کنیم که در این کتاب نقل شده است، مبنی بر اینکه: «هر آنچه با تقدس و قدرت همراه باشد، بیشتر سوء ظن عقل را بر می‌انگیزد»<sup>۱۵</sup> و از آنجا که مفاهیم، مولود تاریخ ویژه خود هستند، جنگ نیز مفهومی با بستر تاریخی مشخص است و نباید آن را در هاله تقدس در پیچید و از آن تابو ساخت.<sup>۱۶</sup>

این، بن مایه تلاشهایی است که گفتمان نقد کننده پس از جنگ به آن معطوف و وفادار است؛ از این رو، نویسنده با استناد به سخن دکتر داوری، این گفتمان را با فهم و درک و عدل نزدیک می‌داند<sup>۱۷</sup> و وظیفه آن را بنا به قول فاضل میبدی، عقلانی کردن جامعه ذکر می‌کند<sup>۱۸</sup>؛ ثمره ارزشمندی که به قول دکتر سروش، هنگامی که به برقراری نظام دموکراسی و تحول درونی منجر می‌شود، خیر کثیرش به شرّ قلیل آن غلبه می‌کند.<sup>۱۹</sup>

این شر همان است که محسن خیمه دوز آن را ناشی از ماهیت متناقض نما یا پارادوکسیکال گفتمان یا به تعبیری، برخاسته از ماهیت بنیان بر انداز گفتمان به واسطه تشکیک در مفروضات بنیادین و سازندگی اش به مدد کشف تناقضهای موجود در گنه اندیشه‌ها می‌داند.<sup>۲۰</sup>

فصل سوم، بررسی پرسشهای جنگ در دو دوران جنگ و پس از آن با توجه به وضعیت سیاسی-اجتماعی طی روندی تاریخی است.

در برجسته‌ترین بند این فصل که همانا، پشتگر می‌تاریخ جنگ به تاریخ اندیشه است، به خوبی می‌توان تعامل میان پرسش و وضعیت و هویت را مشاهده کرد؛ همان نکته‌ای که حسین فرزانه از آن به تلقی تاریخ اندیشه به مثابه تاریخ پرسشگری انسان یاد کرده است.<sup>۲۱</sup>

در این فصل، نویسنده کوشیده است تا نشان دهد چگونه دگرگونی در وضعیت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، به تحول معرفتی و در نتیجه، هویتی می‌انجامد و چگونه این هر سه، سرانجام، پرسشهای جدیدی را طرح می‌کنند و چگونه پرسش و تلاش برای یافتن پاسخهای آن، به آگاهی ختم می‌شود و چگونه این آگاهی طرح پرسشهای جدیدی را به دنبال دارد.

این فرآیند همچنین، بیانگر رشد تدریجی (نه خلق دفعی و یکباره) پرسشهای جنگ و دگر دیسی بطنی و نامرئی رویکرد عقیدتی-حماسی به رویکرد تاریخی-عقلانی است. گویی پرسش جنگ از کنار تنه جنگ جوانه می‌زند و همپای آن رشد می‌کند.

البته، بدیهی است که طبق این نمونه، پرسشهای جنگ از خود جنگ جوان تر باشند و پس از رشد، جنگ را نیز در نوردند و قرائت رسمی از جنگ را نقد کنند.

در فصل چهارم کتاب، نویسنده به طور هوشمندانه‌ای پرسشهای جنگ را به سه دسته کلی، دلایل آغاز، تداوم و پایان یافتن جنگ تقسیم کرده است، و به نمایندگی از نسل پس از جنگ، پرسیده که آیا وقوع جنگ اجتناب پذیر نبود؟ چرا بعد از فتح خرمشهر جنگ همچنان، ادامه یافت؟ و چرا ناگزیر به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پایان دادن جنگ شدیم؟

نویسنده با این دسته بندی موفق شده است، انبوه پرسشهای متعدد درباره جنگ را که اغلب هول انگیزند نه الزاماً، چالش برانگیز و گاه اندیشه سوزند، نه اندیشه ساز؛ پاسخ دهد و با ویرایش کردن آنها و باقی گذاشتن پرسش اصلی اجازه دهد که این پرسشها در پرتو نور تحقیق و زمین تفکر و تحلیل رشد کنند.

هر چند نتیجه گیری مزبور خوشایند است، اما تأمل برانگیز نیز هست: آیا همواره، جامعه سرشار از پرسش، جامعه‌ای اهل تحقیق و تفکر است؟ پرسشی که احتمالاً نویسنده پس از رسیدن به سه پرسش اصلی، بدان اندیشیده است. حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر جامعه پر از پرسش، الزاماً، جامعه اهل تحقیق و تفکر نیست، صرف رواج پرسشگری و نقد نیز دال بر رواج گفتمان نقد کننده و مجاز بودن آن به دوری از چهار چوبهای نظری درست و روشمند نخواهد بود.

نویسنده خود نیز به این امر اذعان دارد، چنانکه در صفحات ۱۷۴-۱۷۹ فصل چهارم، اشاره کرده است که اگر گفتمان پس از جنگ، دو مفهوم بنیادین جنگ؛ یعنی دفاع و

وقوف بدین نکته که یک واژه (مانند دفاع یا تقدس) هرگز به زبان ویژگی نشانگی نمی بخشد، بلکه هر واژه در ارتباط بین شبکه‌ای با مفاهیم دیگر و فربه شدن از طریق در هم تنیدگی با مفاهیم دیگر طی فرآیند تداعی معانی است که به یکباره، به مفهوم بسیار بنیادی و تردیدناپذیری تبدیل می شود، گامهای نخستین گفتمان پس از جنگ به سوی طرح پرسش و اقدام به نقد و نشان دادن ناهماهنگیها، ناپایداریها و پیچیدگیهای جنگ است. بی گمان، توفیق این گفتمان - هر چند هنوز به گفتمان غالب راه نیافته است - در خودداری آن از تسلیم شدن در برابر ضرورت‌های تاریخی و ردّ بداهتهایی است که دو گزاره اصلی جنگ، یعنی دفاع و تقدس را شکل داده اند.

گفتمان پس از جنگ برای روشنگری، باید بتواند در پرتو نقد و پرسشگری، پویه و تلاش جلدی را برای بازشناسی و بازنمایی شرایط گفتمان مقدس کننده دفاع (به جای جنگ) و حوزه عملی کاربرد و انتشار آن آغاز کند و به جای پذیرش اندیشه مرکزی تقدس، به تمرکززدایی از مفهوم مزبور و تحلیل قواعد گفتمانی تشکیل دهنده این اندیشه بپردازد. بی گمان، بازشناسی گفتمان نقد کننده پس از جنگ بدون شناخت گفتمان آن امکان پذیر نخواهد بود؛ اقدامی که چند فایده در بردارد:

نخست اینکه، تحلیل قواعد گفتمانی جنگ به خوبی نشان خواهد داد که چگونه جنگ زیر لوای واژه دفاع، با مفهوم مقاومت همراه و هم نشین می شود و سپس، از لایه های مختلف اجتماعی گذر و حمایت و همکاری آنها را به نفع خود جلب می کند. همچنین، در سایه دستیابی به مهم ترین سرمایه اجتماعی، یعنی اعتماد اجتماعی، دیگر سرمایه ها را نیز به دست می آورد. بدین ترتیب، واژه دفاع گویی از طریق درهم تنیدگی با دیگر مفاهیم، مانند مقاومت، توده های مردمی، حمایت، همکاری، اعتماد و ...، و به مدد مکانیسم تداعی معانی، جنگ را از آن شکل خشک، خشن و نرمش ناپذیر، به شکل لطیف، روحانی و منعطفی تبدیل می کند و آن را در طبیعت جسمانی افراد نفوذ می دهد، چنانکه دیگر برای تأثیرگذاری بر احساسات و حوزه رفتاری آنها، به سرکوب و متقاعد کردن همراه با زور و فشار نیاز ندارد؛ بنابراین، طی این فرآیند، دفاع به سنت تبدیل و مدام در پیکر جامعه باز تولید می شود.

دوم آنکه، شناخت مکانیسمهایی که گفتمان جنگ به مدد آنها، به تولید و پردازش در مفهوم تقدس و دفاع اقدام کرد، بسیار اهمیت می یابد؛ مکانیسمهایی که عبارت اند از:

شهادت - که تقدس جنگ مدیون آنهاست - را نقد می کند، چنین نقد سرنوشت ساز و حساسی نمی تواند از چهار چوبهای نظری صحیح و علمی بی نیاز باشد.

به عبارت دیگر، کاربست رویکرد عقلانی در نقد مسائل قدسانی، هرگز به معنای نادیده گرفتن تأثیرها و کارکردهای آن نیست، بلکه گفتمان نقد کننده باید بکوشد ضمن حفظ کارکردهای مهم قدسانی جنگ (مانند کارکرد بسیج کنندگی، تأثیرگذاری روحی - روانی و تحول معنوی انسانها و جوامع)، به تبیین جدیدی از تقدس دست یابد که نتیجه آن در شخصیت سازیهای حماسی و ایجاد آمادگیهای روحی در افراد برای حفظ روحیه سلحشوری و جانبازی در آنها و تهییج آنان به دفاع از وطن، کارآمد باشد.

### نتیجه گیری

به نظر می رسد، آنچه اکنون، با نام گفتمانی جدید فراروی ماست، بیش از واکاوی تاریخی بر اساس تعهد نسبت به مسائل حال حاضر نباشد؛ تعهدی که می کوشد تاریخ را بار دیگر از موضع کنونی بنویسد تا خطوط پنهان پیوند دهنده قدرت و کردارهای اجتماعی زمان جنگ آشکار شود. گویی جامعه بر آن است تا با واکاوی دقیق مسئله جنگ، بار دیگر، اصل و منشأ پراکنده گیهای نهفته در هویت بازسازی شده آن را نظم ببخشد و بدین ترتیب، از بروز مجدد خطاهایی که سرمنشأ تمامی آنها تلاش پیوسته و پنهان برای اسطوره جلوه دادن جنگ و حوادث و رزمندگان آن بوده است، جلوگیری کند؛ همان چیزی که در فرهنگ لغات و عناصر و دقایق گفتمانی فوکویی، از آن به تکثیر باستانی خطاها یاد شده است.



خویش و سپس، قوانین طبیعی است و به راحتی می‌تواند (از طریق ایجاد یکپارچگی اجتماعی، شکل دهی نهادهای مرکزی و الگوهای تشکیلاتی، انسجام ارزشهای اخلاقی و هنجارهای رفتاری، معنی دهی به زندگی افراد و تعیین مقصد و هدف برای آنها، تقویت امید در رویارویی با مرگ و رنج)، شور و هیجان منتج از تعقل درباره‌ی خویش را به احساسات و انگیزه‌ای برای عمل و تعصب ورزیدن تبدیل کند و با متحد کردن آحاد مردم، طبقه‌ی مشروع و جهان‌شمولی را پدید آورد.

### پایان کلام

راهیابی نقد و پرسش در گفتمان پس از جنگ و تشکیک به دلایل آغاز، تداوم و چگونگی و چرایی پایان‌پذیری جنگ از آن حاکی است که هر گزاره‌ای (حتی گزاره‌هایی، مانند دفاع و تقدس و ضرورت دفاع) در صورت تکرار و تأکید، عکس عمل می‌کند و زمینه‌ی آگاهی مردم از ظرفیتهای تغییر آن گزاره را فراهم می‌آورد. بدین معنا که آنها از خود خواهند پرسید: «آیا می‌توان به گزاره‌های ابطال‌کننده‌ی این گزاره فکر کرد؟» اما این آگاهی زمانی به کمال خواهد رسید که گفتمان دیگری را شکل دهد؛ گفتمانی که ساخت آن به جای اسطوره‌ای و ماورای زبان بودن، عینی باشد، یعنی در دگرگون کردن واقعیت‌های عینی تأثیر بگذارد نه اینکه آن واقعیت‌ها را بسازد. یک انگاره حفظ کند؛ بنابراین، ناگفته پیداست چنین زبانی، افشاگرانه خواهد بود. به همین دلیل، گفتمان نقد‌کننده، گفتمانی خواهد بود که به استناد کاربست چنین زبانی، انقلابی و دور از زبان اسطوره‌است، نه اینکه حرف نقد و پرسشگری، آن را به گفتمان نقد‌کننده منتسب کند.

۱) تأیید و تقویت آن نوع گفتار در میان مردم که مصداق آشکار این دو مفهوم بود؛  
 ۲) برجسته کردن گزاره‌های تأییدکننده‌ی تقدس دفاع و تلقی آنها به مثابه گزاره‌های صدقی و تمایز آنها از گزاره‌های کاذب یا گزاره‌های نفی‌کننده‌ی تقدس دفاع؛  
 ۳) مدیریت و رهبری و سیاست‌گذاری رسانه‌های عمومی در مقام مروّجان گزاره‌های صدقی؛  
 ۴) ارزشی کردن گزاره‌های صدقی؛  
 ۵) ترفیع موقعیت کسانی که گفتار و کردارشان با گزاره‌های صدقی این همانی داشت؛ و  
 ۶) تبدیل کردن گفتارها و کردارهای این افراد به الگوی معیار برای سنجش دوری و نزدیکی گفتار و کردار دیگران به گزاره‌های صدقی.

گفتمان جنگ با اعمال این سیاستها به چند مهم دست یافت:  
 ۱) حفظ نظم جامعه؛  
 ۲) همراه کردن مردم با خود؛  
 ۳) جلب سرمایه‌ها به سوی خود؛  
 ۴) بسیج نخبگان؛  
 ۵) جلب همسویی افراد و گروه‌های غیر مسلط؛  
 ۶) جلوگیری از تجاوزات پراکنده و شورشهای احتمالی یا ایجاد تشکلهای مختلف؛ و  
 ۷) یکپارچه کردن مردم با شرایط جدید به شکلی که خود را جزئی از نظم موجود بدانند و هویتشان را در آن بازجویند، نه آنکه با شکستن ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پدید آمده طی جنگ و ساختن ساختارهای جدید، در صدد ایجاد هویت جدیدی باشند.

سوم آنکه، گفتمان جنگ از طریق مفهوم سازی دو گزاره‌ی دفاع و مقاومت، تلویحاً متضمن گزاره‌ی صلح نیز شد؛ مفهوم بنیادینی که تفکر دفاع و مقاومت سرانجام، بدان ختم می‌شود. بدیهی است، دفاع و مقاومت که در عین عقلانی بودن، عقیدتی نیز هستند، به محض جمع شدن در اسطوره‌ی صلح، سمبل یا نماد خواست جمعی می‌شوند؛ موضوعی که قدرت کافی را برای رویارویی با دشمنان خارجی و متحد کردن آحاد ملت به اسطوره‌ی صلح می‌دهد.

اهمیت و نقش این اسطوره برای سازمان دادن خواست جمعی و برانگیختن مردم پراکنده و متفرق، نه به دلیل تجسم بی روح یک مدینه‌ی فاضله یا آموزه‌ی عقلانی است، بلکه به دلیل بهره‌مندی آن از مفهومی کلیدی به نام ضرورت است؛ مفهومی که منتج از تعقل درباره‌ی خویش و حقوق طبیعی

### یادداشتها

۱. محمد درودیان؛ پرسشهای اساسی جنگ، تهران: موسسه مطالعاتی اندیشه‌ناب، ۱۳۸۰، ص ۱.
۲. همان، همان جا.
۳. همان جا.
۴. همان، ص ۲.
۵. همان جا.
۶. همانجا.
۷. همان، ص ۳.
۸. همان، ص ۴.
۹. همان، ص ۵.
۱۰. همان، ص ۶.
۱۱. همان جا.
۱۲. همان، ص ۱۶.
۱۳. همان، صص ۲۷-۲۶.
۱۴. همان، صص ۲۹-۲۸.
۱۵. همان، ص ۸۳.
۱۶. همان، ص ۸۷.
۱۷. همان، ص ۸۲.
۱۸. همان، ص ۸۳.
۱۹. همان، ص ۸۵.
۲۰. همان، ص ۸۳.
۲۱. همان، ص ۱۰۸.